

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۹۴ هـ ش / ۱۴۳۶ هـ ق / ۲۰۱۵ م، صص ۱-۲۸

رویکرد نقدی احسان عباس و عبدالحسین زرّین کوب در تعامل با فرهنگ و ادبیات غرب^۱

ابوالحسن امین مقدسی^۲

دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب، دانشگاه تهران، ایران

داود شیروانی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران

چکیده

احسان عباس و عبدالحسین زرّین کوب از جمله پژوهشگران برجسته‌ای هستند که در عرصه تعامل با فرهنگ و ادبیات غرب به مانند عرصه نقد ادبی معاصر عربی و ایرانی، با استفاده از روش آزمون و خطا به تحقیق و بررسی در این حوزه پرداخته‌اند. آنها همه تأثیر و تأثرهایی را که در طول تاریخ و در طی ادوار مختلف، از یونان قدیم تا به امروز، بین دو ادب شرق و غرب صورت گرفته، مورد بررسی و نقد قرار داد و به این نتیجه رسیده‌اند که این داد و ستد فرهنگی، همواره بین این دو ادب وجود داشته و دارد. اما این تبادل به این معنا نیست که تطبیق همه اصول یکی از این فرهنگ‌ها بر ادب و فرهنگ دیگری همواره امکان‌پذیر باشد. آنان همچنین در برابر نظریه‌های نقد غربی که از دیرباز تا به امروز وارد ادبیات عربی و فارسی شده‌اند، موضع کاملاً آگاهانه برگزیده‌اند و ضمن بررسی و پذیرش آنها تسلیم و مقلد محض نبوده‌اند.

بر این اساس، در این پژوهش، تلاش شده است که با تکیه بر روش توصیفی - تحلیلی، ضمن اشاره به تعامل دوجانبه و همیشگی ادبیات و فرهنگ شرق و غرب، آرا و نظرات این دو ناقد معاصر را در زمینه چگونگی و میزان این تعاملات در گذشته و حال و میزان گرایش هر یکی از آنها به ادبیات و فرهنگ گذشته خود و همچنین به ادبیات و فرهنگ معاصر غرب، بررسی و مقایسه کنیم.

واژگان کلیدی: احسان عباس، زرّین کوب، نقد ادبی، ادب یونان، شرق و غرب.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۳/۲۷

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۰

۲. رایانامه نویسنده مسئول: abamin@ut.ac.ir

۳. رایانامه: davoudshirvani@yahoo.com

۱. پیشگفتار

ادبیات ملت‌ها تنها از نظر مواد در یکدیگر تأثیر نمی‌کنند، بلکه طرز فکر و احساس نیز نقش مهمی در این تأثیر دارد. این افکار و احساسات مشابه یا مشترک بین نویسندگان و شاعران دو کشور رابطه‌ای ناگسستنی بوجود می‌آورد و ادبیات ملت‌ها و به تبع آن، فرهنگ آنها را متحد می‌کند. عاملی که برخی از نویسندگان یک کشور را با نویسندگان کشوری دیگر خویشاوند می‌سازد؛ همین توافق فکری و شباهت بین بینش و طرز تفکر آنان است. به عنوان نمونه: حافظ و گوته، یا مارسلین دبر و المور^۱ و سعدی و بین خیام و برخی از شاعران انگلیسی تجانس روحی فوق العاده‌ای وجود دارد. زیان و ادبیات عربی و فارسی نیز در طول تاریخ از این تعاملات و تأثیر و تأثرات نسبت به هم و نسبت به دیگر زبان‌ها بی‌بهره نبودند و همواره در حال تعامل و تبادل با یکدیگر و با ادبیات سایر ملل بودند. تا اینکه پس از ورود اسلام به ایران، یکی بودن صبغه اندیشه، بین آنها پیوستگی ایجاد کرد و طبیعی است که تغییر و تحول‌های آنان در زمینه‌های مختلف تقریباً یکسان باشد.

نقد ادبی معاصر ایرانی و عربی هم، که در چارچوب این فرهنگ و ادبیات مشترک قرار دارد، اشتراکات و تشابهات زیادی داراست و در بررسی و مطالعه مسائل مختلف ادبی و فرهنگی گذشته و معاصر تقریباً مشابه عمل کرده است. در این پژوهش، سعی خواهیم کرد به عنوان نمونه برخی از این اشتراکات و یا بعضاً افتراقات موجود دو تن از ناقدان عربی و فارسی را مبنی بر تعامل و تقابل با ادبیات و فرهنگ غربی بررسی کنیم و به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که: اولاً چگونه و چرا علم و فلسفه یونان به شرق منتقل شد و میزان تأثیر آن بر فلسفه اسلامی چقدر بوده است؟ ثانیاً در شرق اسلامی چه برداشت‌ها و تفسیرهایی در باب علوم یونانی صورت گرفت؟ و همچنین باید دید ادیبان و ناقدان معاصر ما چگونه به این تعاملات فرهنگی و ادبی بین شرق و غرب در طول دوره‌های مختلف، خصوصاً معاصر نگاه کردند و ادامه این ارتباطات را در آینده، در زمینه‌های مختلف چگونه ارزیابی می‌کنند؟ و اینکه آیا غرب به راستی، آن‌چنان که مدعی است، چیزی بیشتر از ما دارد؟

البته ذکر این نکته لازم است که ناقدان این دوره، دارای فرهنگ و تربیت فکری یکسانی نیستند؛ برخی متأثر از فرهنگ خالص ایرانی و عربی هستند و حتی ادبیات معاصر و تحولات آن را با همین

1. Marceline Desbordes-Valmore

زاویه دید می‌نگرند و گروهی تحت تأثیر مکاتب و ادبیات نوین مغرب زمین‌اند و در این میان گروهی در صدد آن بر آمدند که موارد مستحسن نقد و ادبیات غربی را با اصول و ارکان فرهنگ ایرانی و عربی در هم آمیزند، که بدون شک احسان عباس و زرّین کوب پرچمدار گروه سوم در میان ناقدان معاصر عربی و ایرانی‌اند. آنها توانستند با تحقیق و مطالعه در تاریخ نقد و ادبیات همه ملت‌ها از گذشته تا به امروز، نقد ادبی عربی و ایرانی را از سردرگمی و تشتت آراء و یا افراط و تفریط نجات دهند و راه اعتدال را در زمینه تعامل با غرب برگزینند هر چند که در مواردی دیده می‌شود که بر خلاف زرّین کوب که علاوه بر آشنایی و تسلط بر فرهنگ و ادب همه ملت‌ها در تمامی ادوار، همواره به سنت خود پایبند است؛ احسان عباس گرایش بیشتری به سمت ادبیات و نقد غربی دارد که چه بسا این تمایل حاصل غور و تأمل و تحقیق و بررسی بیشتر در ادبیات غرب است. هر دوی آنها ضمن مطالعه دقیق ادبیات غرب از یونان قدیم تا مکاتب نوین امروزی، به تجزیه و تحلیل آنها در قالب ادبیات تطبیقی پرداخته و در برابر میزان تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن از ادبیات و فرهنگ شرق موضع بی‌طرفانه خود را به روش کاملاً علمی و منطقی نشان دادند و از هر گونه تعصب یا شیفتگی مطلق نسبت به ادبیات غرب خودداری کردند.

۱-۱. روش تحقیق

در این پژوهش توصیفی-تحلیلی، ضمن ارائه تعریفی مختصر از نقد ادبی و ادبیات تطبیقی و معرفی این دو شخصیت برجسته نقدی معاصر ایران و عرب، رویکرد آنها را به ترتیب نسبت به چگونگی تأثیر پذیری ادبیات و نقد ادبی گذشته عربی و ایرانی-که در قالب ادبیات اسلامی است- از ادب یونان قدیم، و سپس ارزش و ضعف کتاب فن شعر ارسطو و تئوری محاکات- که تا قرن گذشته همچنان سرلوحه کار نقد ادبی بود- و در آخر شیوه برخورد با ادبیات و فرهنگ معاصر غرب را بیان شده است.

۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

با توجه به اشتراکات دو فرهنگ و زبان عربی و فارسی و تأثیر و تأثرات دوجانبه و یکسان آنها در تقابل با ادبیات و فرهنگ غرب، تحلیل روش نقدی این دو منتقد برجسته معاصر و تأثیر و تأثرهای

روش نقدی و بررسی برخی افتراقات و اشتراکات آنان در ارتقای فهم دو فرهنگ و ادبیات بسیار مؤثر است.

۳-۱. پیشینه تحقیق

پژوهش‌های مختلفی در بررسی فعالیت‌های ادبی هر یک از این دو ناقد برجسته به صورت جداگانه صورت گرفته؛ اما تحقیقی که مستقیماً به بررسی و تطبیق آرا نقدی آنان پرداخته باشد، وجود ندارد. مثلاً: پایان‌نامه‌ای تحت عنوان «بررسی مقایسه‌ای نقد ادبی معاصر فارسی و عربی با تکیه بر آراء برخی ناقدان» تألیف شده است که بیشتر در مورد تأثیر و تأثر متقابل دو ادب فارسی و عربی بحث کرده و وارد موضوع این گفتار نشده است. همچنین اینکه «بررسی دیدگاه‌های نقدی احسان عباس با تکیه بر نقد وی بر شعر معاصر عرب» در قالب پایان‌نامه‌ای ارائه شده است. و در مورد بررسی آثار نقدی زرین کوب هم می‌توان به کتاب زرین کوب و نقد ادبی از ایرج افشار و کتاب نقد زرین دکتر نرجس افشاری اشاره کرد.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱. مفهوم نقد ادبی و ادبیات تطبیقی

از آنجایی که تا به امروز، تعریف جامع و دقیقی از نقد ادبی که مورد پسند همه ادیبان باشد وجود ندارد، ما نیز از آوردن تعریف آن شانه خالی کرده و این مهم را به خود احسان عباس و زرین کوب^(۱) واگذار می‌کنیم. احسان عباس^(۲) با توجه به رویکردی که از نقد دارد، آن را «شاهکاری میان اندیشه‌ای» می‌نامد. و در توضیح آن می‌گوید: «منظورم از آن، اثر و شاهکاری است که همیشه میان دو کار یا محدوده دو طرز تفکر قرار می‌گیرد؛ یعنی آن حلقه وصلی بین ادبیات و مردم است و با استفاده از علوم گوناگون، ماده ادبی را روشن و قابل فهم می‌گرداند.» (عباس، ۱۹۸۱: ۱۲) بدین ترتیب از منظر احسان عباس، نقد، راه ارتباطی است بین توده مردم و هدف آن چیزی جز انتقال غایت و زیبایی نهفته در ادبیات، به مردم چیزی نمی‌تواند باشد. کاری که خود وی با عشق و علاقه دنبال می‌کرد. به طوری که احساس وی به نقد به متن‌های هنری محدود نمی‌شود و حتی در تألیفات تاریخی او نیز سر بر آورده بود: «وقتی که با شیوه و اسلوب مورد پسندم تاریخ می‌نگارم، احساس می‌کنم نقد می‌نویسم.» (دراج، ۱۹۹۷: ۱۰۱) زرین کوب هم در تعریف نقد ادبی می‌گوید: «نقد ادبی عبارت است از ارزش و بهای آثار ادبی و شرح و تفسیر آن به نحوی که معلوم شود نیک

و بد آن آثار چیست و منشأ آنها کدام است.» وی همچنین معتقد است که واجب است نقد ادبی تا جایی که ممکن است از امور جزئی به احکام کلی نیز توجه کند؛ «و از این راه تا حدی هم به کسانی که مبدع و موجد آثار ادبی هستند مدد و فایده برساند و لاقلاً کسانی را که در این امور تازه کار و کم تجربه‌اند در بیان مقاصد کمک و راهنمایی کند و آن کسانی که جز التذاد و تمتع از آثار ادبی هدف و غرض دیگری ندارند توجه دهد که از این آثار چگونه می‌توان لذت برد و از هر اثری چه لطائف و فوایدی می‌توان توقع داشت.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۲-۲۱). در مجموع می‌توان گفت زرین کوب هم به مانند احسان عباس معتقد است نقد و ناقد ادبی واسطه بین نویسنده و خواننده است.

ادبیات تطبیقی نیز شاخه‌ای است از نقد ادبی که از روابط ادبی ملل مختلف با هم و از انعکاس ادبیات ملتی در ادبیات ملت دیگر سخن می‌گوید؛ به عبارت دیگر «ادبیات تطبیقی تصویر و انعکاس ادبیات و فرهنگ ملتی است در ملت یا ملت‌های دیگر». «شکی نیست که امروزه رشته ادبیات تطبیقی از سخت‌ترین رشته‌های ادبی به شمار می‌رود که برای نزدیک کردن ظاهر و باطن دو ادب مختلف تلاش فراوانی می‌طلبد و مهم‌تر از همه اینکه تعریف دقیقی برای مفهوم مقایسه وجود ندارد. به همین خاطر امروزه از این دشواری‌های این رشته ادبی، بسیار سخن به میان می‌رود و امروزه هیچ نظریه و روش ادبی با مشکلاتی که ادبیات تطبیقی با آن دست و پنجه نرم می‌کند روبه رو نیست.» (الخطیب، ۱۹۷۹: ۷۱) هر چند که نتایج یک پژوهش تطبیقی همیشه نمی‌تواند کاملاً مطمئن و دقیق باشد و اگر پژوهنده‌ای هم بتواند بین آثار و پژوهش‌های دو زبان مختلف، ارتباطی پیدا کند؛ ولی نمی‌تواند راه‌های تأثیر و تأثر بین آنها را ثابت کند، مگر اینکه با تعصب و اغراق و غلو در کار خویش بخواهد دلایل خود را به اثبات برساند.

۲-۲. تحلیل تعامل میراث ادبی شرق و غرب از نگاه دو ناقد

آبشخور افکار متعالی در انسان‌ها یکی است و اصالت روح یک قوم بستگی به ارتباط آن قوم با روح انسان‌های گذشته و حال قوم خود و نیز همه اقوام دیگر دارد. آنچه اعماق روح یک ملت را می‌نمایاند ادبیات اوست. اصولاً انسان برای رسیدن به صلح و تأمین حقوق فرد و اجتماع نیاز به درک وحدت روحی با دیگر انسان‌ها دارد و شاید ادبیات تطبیقی وظیفه خطیر برملا کردن این

وحدت را برعهده داشته باشد یا روزی بر عهده بگیرد. (حامدی، ۱۳۷۹: ۴) در این میان پژوهشگران و ناقدان معاصر معتقدند که این ارتباط روحی، همواره و به شکل متقابل میان مردم شرق و غرب از طریق پل ارتباطی ادبیات برقرار بود و این موضوع بخش فراوانی از اهتمام و توجه ویژه تحقیقات و پژوهش‌های احسان عباس را نیز به مانند زرین کوب در زمینه‌های ادبیات تطبیقی به خود اختصاص داده است؛ برای تبیین این ادعا باید اشاره شود که منظور از تمدن غربی؛ شامل هر آنچه از ادب یونان قدیم تا ادب امروز غرب است، می‌شود، که وی در آثار مختلف خود به آنها اشاره کرده است که از جمله آنها می‌توان: ۱- *التأثیر اليونانی فی النقد العربی القديم* (ضمن: *تاریخ النقد الأدبی عند العرب*) ۲- *ملاحح یونانیة فی الأدب العربی* (۱۹۹۷) اشاره کرد. هر چند وی از تأثیر شعر عربی قدیم بر شعر ایتالیایی در قالب *کتاب العرب فی صقلیة دراسة فی التاریخ و الأدب* (۱۹۵۹) پرده برمی‌دارد. این کتاب در اصل، رساله کارشناسی ارشد وی در دانشگاه قاهره تحت عنوان «الأدب فی صقلیة الاسلامیة» می‌باشد که در سال (۱۹۵۲) آن را به چاپ رساند. (عبدالحمید عباس، ۲۰۰۲: ۱۰۴) البته در این زمینه، کتاب مستقلی از زرین کوب که نشان دهنده حضور نشانه‌های ادب یونانی در ادب ایرانی اسلامی است، سراغ نداریم هر چند وی ضمن کتاب‌های نقدی خود به این موضوع، هر چند به صورت پراکنده، ولی به خوبی پرداخته است.

اثر علمی تمدن اسلامی در اروپا از حدود قرن دوازدهم میلادی با شدت عجیبی شروع شد، و وسیله این ارتباطها امارت‌هایی بوده است که در سیسیل و جنوب ایتالیا پیدا شده بود. همچنین از راه اسپانیا. در نتیجه این نهضت، تقریباً تمام کتاب‌های اساسی تمدن اسلامی در زمینه علوم و ادبیات از زبان عربی به زبان لاتین ترجمه و نقل شد.

احسان عباس نیز در همین راستا معتقد است که شعر عربی قدیم بر شعر اروپای قرون وسطا و همچنین شعر معاصر غرب تأثیراتی داشته و برخی از شاخه‌های شعر اروپائی تا اندازه‌ای متأثر از شعر قدیم عرب بوده است. اما این تأثیر، محدود به برخی موضوعات می‌شود و شامل و فراگیر نیست. در این میان از تأثر شعر ایتالیایی سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: «اگر چه شعر عربی قدیم بر شعر ایتالیایی تأثیر گذاشته؛ اما آن تأثیر در حد موضوعات دنیوی که شاعران در موضوعات عشق و غنا و تمسخر گروه‌های مذهبی و دینی که اساس شعر جدید خاصه شعر شعرای مدرسه جولیاردا^(۳) را

تشکیل می‌دهند، باقی ماند و چندان از آن عدول نکرد. به مانند یکی از شعرای ایتالیایی که در قطعه شعری می‌سراید: «آرزوی من گذراندن اوقاتم در میان موسیقی است. پس آن هنگام که روحم قصد پرواز دارد باده را به من نزدیک کن» که این نوع تفکر دنیوی در شعر عربی بسیار شائع است، هر چند که در شعر صقلیه (سیسیل امروزی) شبیه این نوع شعر را از قول ابن الخياط الصقلی می‌شنویم: «اگر که مالکیت زمین در دست من بود همه آن را درخت تاکستان می‌کاشتم تا این که زمین یک چشمه‌ای از شراب شود و بلبلان از شدت زلال بودن آن چهچهه زنند.» (عبدالحلیم عباس، ۲۰۰۲: ۱۰۵) در سیاق بررسی تطبیقی بین شعر عربی و یونانی احسان عباس از روش بارون (فون شاک)ی تقلید می‌کند که بین شعر صقلی و عربی مقارنه برقرار کرده است. این تبعیت از روش فون تاک در حالی است که «فون تاک، عرب را متهم می‌کند که آنها در دایره تنگی از آراء و افکار در نوساند و این بخاطر روح محافظه کارانه‌ای است که بر آنها غالب شده است. و حتی آنها اسطوره‌های ملت‌های قبل از خود به استثنای اسطوره‌های سند باد و از این قبیل را نمی‌شناختند.» (همان: ۱۰۶) ولی با همه این تفاسیر، احسان عباس همچنان به تأثیر و تأثر بین فرهنگ عربی و ایتالیایی در قالب ادب صقلیه (سیسیل) تأکید دارد. همچنان که فصلی از مهم‌ترین تحقیقاتش را در حوزه مقارنه به عنوان «صقلیه بین تأثیر و تأثر» اختصاص داد. و در آن به ارتباط تمدن مسلمانان با سایر امت‌ها در صقلیه (سیسیل) و جنوب ایتالیا تأکید دارد. در مجموع می‌توان گفت: احسان عباس بیشتر شیوه کار نقدی خود را به موضوع ادبیات تطبیقی اختصاص داده و مقایسه بین ادبیات ملت‌ها را در سرلوحه کار خود قرار داده است.

متفکران اسلامی، وقتی با فلسفه یونانی که دیگر رنگ دینی و شرقی بخود گرفته بود مواجه شدند. با آغوش باز از آن استقبال نمودند و در مدت بسیار کم، بیشتر کتاب‌های فلسفی یونان و اسکندریه ترجمه کردند، و خود نیز به تحقیق و کنکاش در مسائل فلسفی پرداختند. به نظر محققین، اخذ فلسفه یونانی، توسط مسلمانان مرهون چند عامل عمده بوده است. نخست آنکه، مکتب اسلام نه تنها مخالف موضوعات عقلی و فکری به ویژه در چند قرن اولیه نبود، بلکه از یک سو مسلمانان را به تفکر و تدبیر در کائنات تشویق می‌کرد. از سوی دیگر، برای اثبات اعتقادات خود در زمینه توحید و معاد و مسائل دیگر برهان و حجت را لازم می‌شمرد. به نظر استاد مطهری یکی از علل پذیرش فلسفه

در میان مسلمانان نیز همین سازگاری روح اسلامی با تعلقات فلسفی بود که ادیان دیگر از چنین روحیه‌ای برخوردار نبودند. (۱۳۵۹: ۶۲۴)

زرین کوب، نیز تأثیر ادب یونان قدیم را در ادب شرقی (قدیم) پررنگ معرفی می‌کند و معتقد است کتاب‌های نقدی و ادبی یونان قدیم همانطور که بر ادب همه ملت‌ها تأثیرگذار بودند بر ادب اسلامی هم تأثیر گذاشتند اما به عقیده وی این تأثیر به منزله تقلید محض نبود و ادبیات اسلامی در برخی موضوعات از جمله: فلسفه اسلامی، مستقل عمل کرده است، هر چند ممکن است رد پای ادب یونانی در برخی گرایش‌ها آن پیدا شود. وی در این مورد می‌گوید: «غلط مشهوری است که گفته‌اند: فلسفه اسلامی چیزی نیست، جز نقل فلسفه یونانی به عربی. حقیقت آن است که آنچه فلسفه اسلامی خوانده می‌شود، التقاطی محض نیست، جنبه ابتکار و اصالت نیز دارد. از لحاظ غایت و فکر حاکی از یک مرحله اساسی است در طریق تحقیقات فلسفی که به هر حال هرگز در جایی متوقف نمی‌شود و فردا هم مثل امروز در حرکت و ترقی خواهد بود. کلام اسلامی را هم باید نوعی حکمت اسکولاستیک اسلام تلقی کرد. طریقه معتزله را خاصه در برخی مسائل فلسفی، محققان از تأثیر یونانی مآبی یا مسیحیت خاصه آراء و تعالیم اریجن^(۴) خالی نیافته‌اند. توضیحی در این باره شاید اینجا بی‌فایده نباشد، گفته‌اند: مدت‌ها قبل از ظهور معتزله، پیروان اریجن در فلسطین و شام بین نصاری و وجود داشته‌اند، از این رو احتمال هست که معتزله پاره‌ای از آراء خویش را از آنها اخذ کرده باشند شباهت بین بعضی از آراء معتزله با تعلیم اریجن البته قابل ملاحظه است اما دلیل آشنایی معتزله با افکار اریجن نیست.» (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۴۳)

زرین کوب همچون برخی منتقدان، معتقد است که فرهنگ اسلامی متأثر از یونان بوده است؛ اما تماماً یونانی نیست، بلکه در زمینه‌هایی از دانش و فرهنگ اسلامی، ابداع و نوآوری‌هایی شکل گرفته است که مخصوص خود آنهاست، مثلاً نقد صوفیانه را از نوآوری‌های فلسفه اسلامی می‌داند. «اما البته نباید نقد مسلمین را - مثل فلسفه اسلامی - تقریباً به کلی حاصل و نتیجه این تأثیر شمرد. نفوذ طرز فکر یونانی - هر چند بعد از آشنایی مسلمین با حکمت یونان - در نقد و علوم بلاغت نیز ظاهر شد. اما سنت اسلامی و عربی نقد هم - که مخصوصاً بر حکمت و فکر یونان به چشم بدگمانی می‌نگریست - راه خود را ادامه داد خاصه نزد لغوی‌ها، کاتبان، و راویان شعر. چنانکه امثال جاحظ،

ابن قتیبه، قاضی جرجانی، ابن رشیق و ابن اثیر رهنمایان عمده بودند برای نقد سنتی نقد لغوی و ذوقی ادبا. البته در این نقد غیر از ملاحظات لغوی و تطبیقی گهگاه هم رنگ روانشناسی هست هم سایه‌ای از زیباشناسی.» (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۲۲۰)

«میراث نقد اسلامی - تا حدی تحت تأثیر تعلیم حکما - نوعی نقد کلاسیک شد. در واقع فلسفه اسلامی اگر هم گهگاه از حکمت ارسطویی فاصله گرفت، تقریباً به هر چه داشت رنگ ارسطو داد و هرگز بر بنیاد یک فکر دیگر، نقد تازه‌ای بوجود نیاورد. إلا نقد صوفیه که ذوقی بود و مبنایش از نوع کشف و اشراق. غلبه حکمت ارسطو بر فلسفه اسلامی تقریباً همگام است با تأثیر ریطوریکا و بوطیقای او بر بلاغت و نقد مسلمین.» (همان: ۲۳۱)

در بیشتر آثار زرین کوب، همواره جانبداری وی از ادبیات بومی که شامل ادبیات ایرانی و عربی - اسلامی می‌شود، نمایان است و ایشان به صراحت اعلام می‌دارد که همیشه این تأثیر و تأثرهایی که بین ادبیات غرب و شرق شکل می‌گرفت در طول تاریخ یک تعامل دو طرفه بود و نکته جالب این است که برخلاف زرین کوب که همیشه به وجود ادبیات غنی شرق افتخار می‌کرده است و یکی از منابع مهم معرفتی خویش را ادبیات شرق می‌دانست، در آن سو یک اظهار نظر از جانب احسان عباس که به عقیده اغلب محققان و شاید هم به اعتراف خود ایشان، یکی از خمیر مایه‌های فرهنگی وی در حوزه معرفتش به دنیای نقد قدیم و معاصر شرق و غرب میراث عربی - اسلامی بود، ابهامی را در ذهن برخی خوانندگان آثار وی ایجاد کرده است. آنجا که فیصل دراج از قول وی می‌نویسد: «احسان عباس به صراحت می‌گوید: که میراث گذشته عرب برای کار نقدی وی چیزی به ارث نگذاشته است و این یعنی اینکه از نظر احسان عباس رویکرد نقدی نزد عرب نبوده است.» (دراج، ۱۹۹۷: ۱۰۱) که البته ذکر این نکته از ناقد برجسته‌ای مثل احسان عباس که در تمامی رشته‌ها و فنون نقد ادبی قدیم و جدید قلم رانده است، قابل تأمل است؛ اما می‌توان ادعا کرد که احسان عباس در همه دوران کار تحقیقات خود در نقد ادبی بر این عقیده نبود، بلکه گمان می‌رود این گفته و عقیده وی متعلق به اواخر دوران کارهای تحقیقاتی وی باشد که بسیار تحت تأثیر نقد نوین غربی قرار گرفته بود و گرنه احسان عباس در باب نقد گذشته عربی و تقابل و تعامل این ادبیات با سایر امت‌ها کتاب‌ها و مقالات زیادی به رشته تحریر در آورده است که همگی از اهمیت خاصی در

حوزه خود به شمار می‌روند. عباس عبدالحلیم عباس این گفته وی را در تعارض با کارهای تحقیقاتی وی در حوزه نقد و میراث ادبی قدیم عربی - اسلامی می‌داند و می‌گوید: «اما بررسی آثار وی و حوزه‌های معرفتی‌اش عکس این ادعا را اثبات می‌کند کما اینکه مقاله او تحت عنوان «نظرة جدیدة فی النقد القديم» نشان از شیفتگی احسان عباس به این نقد دارد.» (۲۰۰۲: ۱۵) اما گذشته از اینها وی کتاب *تاریخ النقد الأدبی عند العرب و همچنین النقد العربی القديم من خلال النقد الحدیث* را نیز به رشته تحریر در آورد که البته در این مورد می‌گوید: «این میراث گذشته ضرورتی است که به ناچار باید بدان‌ها اشاره کرد.» (عباس، ۱۹۹۶: ۲۲۷) اما فرهنگ وسیع احسان، خاصه فرهنگی که برگرفته از میراث غربی است، چه در شعر و نثر و چه در نقدش، فرهنگی است که برادرش، بکر عباس، ما را بدان رهنمون می‌سازد و می‌گوید: «احسان بر فرهنگ یونانی و لاتینی و انگلیسی‌اش بسیار تکیه می‌کند.» (۱۹۸۱: ۱۶) و این فرهنگی است که از احسان عباس ناقدی شمول‌نگر به بار آورده است. ناقدی مسلط و آشنا به اصول و نظریه‌های جدید غربی، ناقدی که تأثیرپذیری ناقدان قدیم عرب و تقلید آنها از نظریه نقدی ارسطو را کاملتر و بهتر از همه فهمیده بود. «ارتباط احسان با نقد قدیم یونانی، خاصه کتاب فن شعر ارسطو از همان اوایل کار نقدی‌اش - یعنی از زمانی که در صدد مشغول تدریس بود- و قبل از اینکه وارد دانشگاه قاهره شود آغاز شد و در همین سال‌ها کتاب فن شعر ارسطو را ترجمه کرد.» (عباس، ۱۹۹۶: ۱۳۰) ترجمه‌ای که باعث شد پس از نوشتن کتاب *تاریخ النقد الأدبی عند العرب مسألة رابطة بین نقد یونانی و نقد قدیم عربی* را بررسی کند که این نوع پژوهش، خود در حوزه ادبیات تطبیقی جای می‌گیرد. «البته ارتباط احسان با نقد یونانی تنها به کتاب فن شعر ارسطو محدود نشد، بلکه او کتاب فن شعر هوراس و کتاب‌هایی از این قبیل را مورد مطالعه و پژوهش قرار داد. وی به کتاب فن شعر هوراس در کتاب خود تحت عنوان *فن الشعر زیاد* استناد کرده است. او همچنین شعر کاتلس را خواند و از آن متأثر شد. حتی بعضی از قصاید آن را نیز ترجمه کرده است و شعر شکسپیر و شعر بسیاری از شعرای رومانتيک مثل: کولریج^۱، وردزورث^۲ و رومان^۳ - مخصوصاً شعر آتش - او را بسیار دوست داشت.» (عبدالحلیم عباس، ۲۰۰۲: ۱۷) اما در

^۱ - Samuel Taylor Coleridge

^۲ - William Wordsworth

^۳ - Roman

ادامه این مطلب باید اشاره کرد، زرّین کوب بسیار به فرهنگ ملی و ایرانی خود می‌بالد و معتقد است: «در تمام آنچه میراث ایرانی خوانده می‌شود- فرهنگ ایرانی- البته چیزهایی هم تأثیر اقوام دیگر است؛ اما این نکته به وحدت و تمامیت آن به عنوان یک میراث ایرانی لطمه‌ای نمی‌زند. در حقیقت آن چه تمدن دنیا به ایران مدیون است - که اصالت فرهنگ ایران را خواه در دوره پیش از اسلام و خواه در دوره اسلامی که ادامه دوره پیش از اسلام وی نیز محسوب است- ورای هرگونه تردید قرار دارد. مخصوصاً که تاریخ و انسانیت از لحاظ ادب و هنر همچنین از لحاظ دین و اخلاق به فرهنگ ایرانی بسیار مدیون است. از جمله در ادب، نه فقط قصه و از این قبیل، به ادب ایرانی مرهون است، بلکه از گوته تا آندره ژید از رمانتسیم تا پاراناسیسم، کمتر نویسنده نام آور در مکتب- های گوناگون اروپایی است که در شعر، قصه، یا درام چیزی مدیون ایران نباشد. ایران در هنر موسیقی از راه موسیقی عربی به طور غیر مستقیم در موسیقی قرون وسطای اروپا تأثیر گذاشت و در هنر معماری تأثیر آن در به هم آمیختن رؤیاهای شرق و غرب حتی از دوران قبل از اسلام محسوس بود. سرمایه‌گذاری ایران در بازار فرهنگ جهان آن اندازه بود که در داد و ستد معنوی بین‌المللی برای وی اعتبار کم نظیر تأمین کند. در هر حال درست است که آنچه ایرانی در مجموع میراث خویش به دنیا مدیون است قابل ملاحظه است، اما آنچه وی نیز به دنیا داده است، اندک نیست و اگر آن را از دنیا بازستاند، در بسیاری چیزها هست که کار دنیا لنگ می‌ماند.» (دهباشی، ۱۳۷۸: ۱۸)

۲-۳. نقد و تحلیل آثار و آرا ارسطو از دیدگاه آن دو

در مورد تأثیر کتاب فن شعر ارسطو در نقد عربی احسان عباس، آرائی کلی ارائه می‌دهد و از ذکر جزئیات تأثیرپذیری هر کدام از ناقدان گذشته عربی از ارسطو خودداری می‌کند. احسان معتقد است که ناقدان گذشته عرب علی‌رغم تأثیری که از منطق ارسطویی پذیرفته بودند، کاملاً مقلد محض یونانی‌ها نبودند. به طوری که قدامه بن جعفر این ناقد عقل‌گرای عرب به رغم تأثیرش از منطق ارسطویی به مفهوم یونانی شعر چندان تکیه نکرد و بدان اعتقاد نداشت. البته وی نظر ناشر کتاب *نقد الشعر قدامه* را که هرگونه ارتباط و تأثیرپذیری قدامه از ارسطو را انکار می‌کند، رد می‌کند و معتقد است که قدامه از کتاب فن شعر ارسطو متأثر بود؛ ولی این تأثیر در حد تقلید صرف باقی نماند. «اما احسان با تحقیقات و پژوهش‌های خود در این زمینه خلاف این موضوع را ثابت می‌کند و

می‌گوید این گونه برداشت - یعنی عدم تأثیر قدامه از ارسطو - نشان از سوء برداشت این شرق‌شناس در فهم عرب از کتاب ارسطو دارد.» (همان، ۱۱۶) (در مورد قدامه و میزان تأثیرش از ادب یونانی از نگاه زرّین کوب و احسان عباس بیشتر سخن خواهیم گفت) در ادامه بررسی و چگونگی ارتباط ناقدان گذشته عربی با یونانی به فیلسوف ناقدی بر می‌خوریم که روشی متفاوت با گذشتگان خود را در تعامل با این کتاب در پیش گرفت. که البته احسان عباس خود در مورد «حازم» به این حقیقت دسترسی پیدا کرد. حقیقتی که نشان می‌دهد «حازم» تلاش کرد رویکردی فلسفی که مبتنی بر کتاب ارسطو است را تغییر دهد و بیشتر به مشکلات مهمی که برای ناقد ادبی در طول زمان رخ می‌دهد، پاسخ دهد رویکردی که متکی بر منطقی خاص و شمول‌نگر است که بر سه پایه استوار است: شاعر، شعر و کارکرد شعر. (عباس، ۱۹۸۳: ۵۳۹) احسان عباس نیز برای اینکه میزان و چگونگی و کیفیت تأثیر نقد گذشته یونانی را در نقد گذشته عربی بهتر ترسیم کند، حازم قرطاجنی را که با ادب یونانی آشنایی کامل داشت، بهانه قرار داد و از نگاه وی خواسته به این موضوع پردازد و معتقد است در عصری که حازم زندگی می‌کرد، شعر و نقد هر دو به پستی گراییده بود و فردی آشنا و پایبند به آن دو لازم بود تا آنها را از انحطاط برهاند. تنها منتقدی از عهده این کار بر می‌آید که بتواند دو فرهنگ یونانی و عربی را با هم در آمیزد. «حازم از این دیدگاه به ترسیم روشی پرداخت که به درستی آن اطمینان داشت. او با هدف اصلاح و بازسازی دست به کار شد، اگر چه احساس می‌کنیم او خود می‌دانسته که فداکاری وی برای اصلاح‌گری چنان است که «آوازی خوش را در سرزمینی ناآشنا بخوانی.» وی کار خود را در حالی آغاز کرد که میراث بزرگی از نقد به شیوه کلاسیک عرب پیش رو داشت و خلاصه ابن سینا از فن شعر ارسطو نیز در دسترس او بود. او از ترکیب این دو میراث کوشید، شیوه‌ای برای سخنوران ترسیم کند، و چراغی برای ادبا بر افروزد و چون در خلاصه ابن سینا از کتاب فن شعر ارسطو نگریم، دریافت که قواعد یونانی به تنهایی نمی‌تواند با شعر عربی منطبق شود. حازم تلخیص فن شعر ارسطو را با این سخن به پایان برده است «به زودی تلاش خواهیم کرد تا در دانش مطلق شعر و دانش شعر بر حسب رسم زمان سخنی پر بار و مفصل ابداع نمایم.» (همان: ص ۲-۵۴۱) احسان عباس هم در این نگاه نقدی به مانند زرّین کوب به ما می‌نمایاند که هرگز نمی‌شود، با روش‌ها و اصول فرهنگی و ادبی دیگر، آثار ادبی جامعه‌ای

دیگری را سنجید و همان طور که گفته می‌شود: «شاعر فرزند محیط خویش است» باید ما نیز دنبال ناقدی باشیم که فرزند محیط خود باشد و به همه شرایط اهل زمانه خود آگاهی تام داشته باشد تا بتواند آثار ادبی دوره خویش را ارزیابی کند. در مجموع می‌توان گفت مقارنه بین ادب عربی و یونانی به شکل وسیع آن که احسان عباس بدان پرداخته باشد و در آن از تأثیر تمدن یونانی در ادب عربی سخن به میان آورده در کتاب او به اسم *ملاحم یونانیه فی الأدب العربی جمع آوری شده* است. به طوری که گفته می‌شود، هدف احسان از تألیف این کتاب پاسخ به این دو پرسش بود: «۱- عرب چه چیزی را از ادب یونانی ترجمه کرده است؟ ۲- راه‌هایی که از طریق آنها فرهنگ یونانی توانسته ادب عربی را تسخیر کند- چه علمی، چه ادبی و چه فلسفی- کدامند؟» (عباس، ۱۹۷۷: ۹)

احسان عباس نیز به مانند زرّین کوب که کتاب *فن شعر ارسطو* را به فارسی ترجمه کرد، این کتاب را به زبان عربی ترجمه کرده است. و هر دو ناقد در ابتدای این کتاب و یا در کتاب‌های دیگر نقدی خویش ملاحظاتی در مورد این کتاب و تئوری محاکات- تقلید- که موضوع اصلی این کتاب است، داشته‌اند. آنها ضمن برشمردن دیدگاه‌های مؤلف در این کتاب و مسائل نقدی موجود در آن، به عنوان یکی از بهترین و قدیمی‌ترین منبع در تاریخ نقد شعر از گذشته تا به امروز آن را عاری از عیب نیافته‌اند. و آن را پاسخ گوی همه انواع و فنون شعری در فرهنگ‌های مختلف نمی‌دانند. احسان عباس معتقد است: «تئوری محاکات اساس و مبنای کتاب *الشعر* است و به رغم اینکه این کتاب به دفعات به زبان عربی ترجمه و تلخیص شده، هیچ تأثیری در قاعده و اساس شعر عرب بر جای نگذاشته است؛ نه فقط به این علت که اعراب از درک آن عاجز بوده‌اند، بلکه از آن رو که اساساً این تئوری بر شعر عرب تطبیق نمی‌پذیرد. شاید این تئوری بتواند سایه خویش را تا قلمرو اشعار حماسی و درام بگسترده؛ اما نمی‌تواند دیگر انواع شعر و مصادیق آن مثل کمده الهی و شعر وردزورث و اشعار متنبی و شعر دیگر شاعرانی را که در این راستا می‌گنجند، در برگیرد. (عباس، ۱۹۵۹: ۱۶)

به عقیده احسان عباس، این نظرگاه در غرب در تبیین تئوری عام شعری نقش اساسی، ایفا کرده است. و از زمان‌های دور در غرب و اروپا هرگاه منتقدی می‌خواست، تعریفی کامل و شامل از هنر به دست دهد به این تئوری چنگ می‌انداخت. در متون نقدی قرن هیجدهم این اصطلاح حتی در

آثار کسانی که برای نبوغ فردی و تأثیر آن در شعر حساب باز کرده بودند، فراوان به چشم می‌خورد. «یونگ می‌گوید: تقلید- محاکات- بر دو نوع است: تقلید از طبیعت و تقلید از نویسندگان دیگر و دسته اول کسانی هستند که ما آنها را صاحبان اصالت می‌دانیم. تئوری محاکات حتی تا قرن نوزدهم نیز توانایی پاسخ به اعتراض‌ها و عبور از موانعی را که بر سر راهش قرار گرفته‌اند در خود حفظ می‌کند؛ اما دیگر در این زمان این اصطلاح به آن وضوح و دقتی که وضع‌کننده آن اراده کرده بود، درک و فهم نمی‌شود.» (همان: ص ۱۸-۱۷)

از نظر احسان عباس، بزرگترین ایراد وارده بر تئوری محاکات، ناتوانی این تئوری از در بر گرفتن همه انواع شعر است. ایراد دیگر، سکوت این تئوری در برابر نیروی خلاقیت شاعر است؛ «چرا که این نیروی خلاق به جای آنکه طبیعت را تقلید کند چیزهایی از خود بر طبیعت می‌افزاید. یعنی گاه طبیعت ناقص است و شاعر ناگزیر از تکمیل آن. از این رو ناقدان بعد از مؤسس این تئوری- خود را ناگزیر از اعتراف به این نکته می‌بینند که شخصیت و ذات شاعر یا هنرمند لاجرم در کار هنری تأثیر گذار است، زیرا طبیعت همواره کامل یا ثابت نیست و این هنر است که بعضاً به طبیعت ثبات و کمال می‌بخشد.» (همان: ۱۸)

به عقیده احسان عباس، تئوری محاکات به دور از نقص و کاستی نبود و همین کاستی‌ها بود که به مخالفت با این تئوری دامن زد و روند آن را شدت بخشید و بزرگترین کاستی در این عرصه، غافل ماندن ارسطو از حال شاعر و خلاقیت اوست. از این رو ظهور هر نظریه تازه‌ای به معنای توجه به حال شاعر و بالأخص شعر غنایی بود که ارسطو آن را از قلم انداخته بود. «به این لحاظ می‌توان رمانتیسیسم را انقلابی به سود شعر غنایی به شمار آورد؛ زیرا محاکات تمام هم خود را متوجه شخصیت و گره داستانی می‌کرد و این دو عنصر از عناصری هستند که به ندرت در شعر غنایی یافت می‌شوند. نکته جالب توجه این است که نخستین کسی که تلاش کرد تا حق شعر غنایی را ادا کند و اذهان را متوجه ارزش و اهمیت این نوع شعر بنماید شخصی است به اسم سِر و یلیام جونز^۱ که ادبیات عربی را مورد مطالعه قرار داده بود. وی شعر غنایی و به خصوص شعر خود جوش شرقی را تمجید و دیدگاه ارسطو - مبتنی بودن شعر بر محاکات - را رد کرد. (همان: ۲۴) از این گفته احسان عباس

¹ -William Jones

چنین برمی آید که وی معتقد است کنار گذاشتن تئوری محاکات و ورود مکاتب جدید نقدی در اروپا توسط کسانی صورت گرفته که شعر شرقی خاصه شعر عربی را که به کلی شعر غنایی نامیده می شود، مطالعه کردند؛ یعنی اینکه ظهور این مکاتب چندان هم بی تأثیر از ادبیات شرق و خاصه شعر غنایی نبود که البته در این نکته جای تأمل است.

زرین کوب نیز معتقد است در اهمیت این کتاب ارسطو جای حرف نیست؛ لکن البته مبالغه و افراطی هم که بعدها در باب آن کرده اند نارواست، همانطور که تفریط بعضی از محققان نیز که ارزش آن کتاب را انکار کرده اند و آن را نکوهیده اند، ناپسند و دور از انصاف است. «حقیقت آنست که آراء و عقاید ارسطو هر چند بسیار دقیق است؛ اما یکسره بر نمونه هایی از ادب یونان در عصر ارسطو مبتنی است؛ یعنی هنگامی که حکیم یونانی به تحریر این رساله مشغول بوده است، جز نمونه هایی چند از تراژدی و کومدی در پیش چشم نداشته است. و از حماسه نیز هر چند نمونه های خوبی در دست داشته است لیکن آن نمونه ها نیز جز نوع خاصی از حماسه نبوده است. عیب عمده نظریه ارسطو این است که از روی نمونه های معدود و محدود عصر خود خواسته است، قواعد کلی و مبادی مشترکی برای شعر استنباط کند و این کار البته از گستاخی و تهوّر خالی نیست و در واقع وقتی بعدها در ایدن شاعر انگلیسی گفته است: «اگر ارسطو تراژدی عصر ما را دیده بود، در عقیده و رأی خویش در این باب تغییر می داد» نکته درستی را در نقص عمده کتاب ارسطو بیان کرده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۹۷) وی نیز در مقدمه ترجمه کتاب فن شعر ارسطو ضمن بر شمردن این کتاب ارزشمند به عنوان یکی از پرمایه ترین و معتبرترین آثار در زمینه نقد ادبی و آئین سخن سنجی در ادبیات جهان، آن را پاسخگوی همه فنون شعری قدیم و جدید نمی داند و معتقد است: «اگر کسانی توقع داشته باشند که رای و نظر ارسطو را در باب داستان های منظوم عاشقانه و یا غزل های عرفانی و یا مدایح و هجویات شاعران ما بدانند البته در این کتاب نقصی خواهند یافت. اما پیداست که چنین امیدی از این کتاب سررشته خویش گم کردن است.» (زرین کوب، ۱۳۳۷: ۶) البته شایان ذکر است که این اظهار نظرهای جسورانه از احسان عباس و زرین کوب در مورد این کتاب بسیار مهم و تأثیرگذار در طی تاریخ ادبیات جهان در حالی است که این کتاب تا آن زمان اساس نقد و نقادی اروپائیان بود و از اهمیت بسیار زیادی بین آنان برخوردار بود. به طوری که خود

زرین کوب در کتاب نقد ادبی معترف است که نقادان و محققان غالباً آن را بسیار ستوده‌اند و از قول لسینگ،^۱ منتقد معروف آلمانی می‌گوید: «رساله فن شعر ارسطو مانند اصول هندسه اقلیدس از خطا خالی است.» و همچنین از قول برون تیر^۲ منتقد بزرگ فرانسوی می‌نویسد: «امروز هم مسائل فن نقد نزد ما همان است که نزد ارسطو بوده است و هر چند که اصطلاحات و تعبیرات دیگر گونه شده‌اند؛ اما نه کنه مطالب و مسائل عوض شده است و نه حتی قسمتی از جواب‌هایی که ارسطو به این مسائل داده است تغییر کرده است.» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۲۹۰) بدون شک این اظهار نظرهای قوی و محکم از جانب این دو ناقد برجسته عربی و فارسی اولاً: نشان از اعتماد مطلق آنان به اطلاعات وسیع علمی خود دارد، ثانیاً: می‌تواند مبین یکی از راه‌های شناخت نگاه نقادانه آنها به موضوع نقد آثار ادبی یک فرهنگ با شیوه‌های نقدی فرهنگی دیگر یا نقد آثار یک دوره با روش‌ها و اصول دوره دیگر باشد.

۲-۴. توازن و تعامل با فرهنگ و ادبیات معاصر غرب

ساده لوحانه است که بگوییم: «غرب چیزی جز یک سلسله بی بند و باری نیست»، می‌پذیریم که در غرب می‌توان این چیزها را دید؛ اما اینها که فقط در غرب نیست و این ما را از بحث درباره غرب بی‌نیاز نمی‌کند. «در غرب ارزش‌هایی هم هست که صاحبان آنها هم -ظاهراً- چندان راغب نیستند دیگران از آنها خبر یابند، که سودشان در این بی‌خبری است» (دادبه، ۱۳۸۵: ۴۶). با بررسی و مطالعه آثار احسان عباس و زرین کوب درمی‌یابیم که آنها هم دقیقاً دنبال همین ارزش‌ها بودند و نگذاشتند، تعصبشان از تعقل پیشی بگیرد و آنها را فکر پیشرفت جامعه آنها باز دارد. در مجموع می‌توانیم چنین ادعا کنیم: نگاه زرین کوب و احسان عباس به تعامل فرهنگی متقابل از غرب، یک نگاه معتدلانه است. در آن آشفته‌بازاری که در برخورد با فرهنگ و ادب غرب هر کسی ساز خودش را کوک می‌کرد و یکی تأثیر از غرب را خط قرمز می‌دانست و دیگری تقلید محض را نشانه پیشرفت و تمدن، کسانی بودند که همواره راه میانه را در پیش گرفتند و ضمن نهایت استفاده از فرهنگ غرب، پایبندی خود را به ادب و فرهنگ خود ثابت کردند و نگاهی هوشمندانه و کاملاً منطقی به پدیده تأثیر و تأثر تمدن‌ها از همدیگر دارند. زرین کوب چه زیبا از این تأثیر و تأثر تعبیر می‌کند «در هر حال تحول اجتماعی نیم قرن اخیر ما یک رنگ تازه به شعر و ادب داده است -رنگ غربی. این

^۱. Lessing

^۲. Brown Teer

رنگ تازه تا وقتی حکایت تسخیر تمدن فرهنگی باشد- و نه غرب زدگی- نه مایه نگرانی است و نه مایه ناامیدی. هماهنگی با دنیاست و نشانه پیشرفت که در آن چیزی زیان آور یا خلاف انتظار نیست.» (۱۳۴۷: ۲۶۴) دل‌بستگی اکثر طبقات به برخی سنت‌ها از یک سو و جاذبه‌ایی که در تمدن غربی برای تعداد معدودی از آشنایان با فرهنگ اروپایی وجود داشت از سوی دیگر، تدریجاً و در طی زمان جامعه ایرانی را بین دو قطب مخالف تقسیم کرد: سنت‌گرایی و سنت‌گریزی. (همان، ۱۳۷۸: ۶۲۵) زرین کوب در فصل «ایران بین نوجویی و سنت‌گرایی» ذکر چند تن از محققان و اندیشوران این دوره در بررسی احوال نقد و نقادی در ایران معاصر را ضروری می‌داند؛ از جمله این ناقدان: محمد علی فروغی، احمد کسروی، ملک الشعراى بهار، و بدیع الزمان فروزانفر. اما در این میان پرداختن او به شیوه نقادی فروغی و تمجید از نوع نگرش وی به نقد نشان از روحیه اعتدال‌گرایی وی در نگاه به نقد غربی است. به طوری که می‌گوید: «ذوق معتدل و تحقیق متین، نقادی‌های فروغی را مزیتی خاص بخشیده است... در باب تقلید و اقتباس از ادب اروپائیان مثل سایر امور، فروغی، رعایت اعتدال را واجب می‌داند و شیوه کسانی را که در این امر به به افراط و اغراق گراییدند نمی‌پسندد. وی از قول فروغی می‌گوید: «تقلید و اقتباس به طور مطلق عیب نیست و لیکن نباید فراموش کرد همین اقتباس و تقلید هم شرایط دارد که اگر رعایت نشود، مایه افتضاح و خسران است.» (همان: ۶۵۱) البته ایشان همواره از این مسئله غافل نیست که مبدا با این کار ما بخواهیم هویت و شخصیت خود را از دست دهیم. هرچند که وی این تبادل را دو طرفه می‌داند و معتقد است که ادبیات غرب با این کار (تأثیرش) دارد به ما وام‌پس می‌دهد «نکته این است که این امر تا وقتی با حیات ما و با احساس و بینش ما مغایرت ندارد ستودنی است. تنها با این شرط که شخصیت ما محفوظ بماند و شعر امروز ما تنها ترجمه رنگ و رو باخته‌ای نباشد از شعر فرنگی، بلکه تنها به این شرط. به علاوه مگر اروپا خود به ادب شرق مدیون نیست؟ گمان دارم صورت بدهکاری غرب به شرق روی هم‌رفته خیلی بیش از بستانکاریش خواهد بود.» (زرین کوب، ۱۳۴۷: ۲۶۵)

زرین کوب معتقد است: «فهرست آنچه اروپایی واسطه یا با واسطه به شرق و فرهنگ و ادب آن مدیون است طولانی است و پوشکین، تولستوی، مائو آرنولد، هاینه و نیچه را نیز شامل می‌شود، به علاوه جای آن هست که تأثیر شرق شناسی و مجاهداتی که شرق‌شناسان در ترجمه و نشر و تحقیق

متون شرقی کرده‌اند نیز در ادب و شعر اروپایی جداگانه بررسی شود، و این همه رشته‌ایی است که سر دراز دارد؛ اما از تمام این حرف‌ها این اندازه می‌توان نتیجه گرفت که داد و ستد بین فرهنگ‌ها امری است طبیعی و لازمه حیات آنها.» (همان: ۲۶۸)

زرین کوب در این باره، علاوه بر نفوذ مستقیم، ترجمه‌ها و بدانچه مربوط است به قلمرو شرق‌شناسی، به نفوذ غیر مستقیم شرق در شعر غربی که مخصوصاً در جریان جنگ‌های صلیبی صورت گرفت اشاره می‌کند. وی هیچ‌گاه مترجم زبان غربی‌ها در اعمال روش‌های نقدی نبود. زرین کوب که با مطالعات جامع و فراوان خود، تسلط کاملی بر پیشینه فکری، فلسفی و فرهنگی میراث ادبی و هنری یافته بود، در برابر سبک‌های غربی، موضعی آگاهانه و منتقدانه اتخاذ کرد و همان‌طور که در عمل ثابت کرده است هرگز نخواست میان ادبیات شرق و غرب با معیاری از پیش تعیین شده تطبیق و موازنه‌ای انجام دهد. «یک اشتباه بزرگ که گاه در نقد ادیبان ما هست، که می‌خواهند با معیارها و انگارهایی که آورده تمدن و فرهنگ اروپایی است آثار قدیم شرق را ارزیابی کنند. این کار بی‌شک گمراه کننده است و حتی خطرناک.» (همان: ۲۰)

البته برخی ظریف نگران در آثار زرین کوب بر ایشان این نقد را وارد کرده‌اند که این گفته مذکور با نظر ایشان در جایی دیگر در تعارض است و آن هم جایی که زرین کوب بارها و بدون اندک ملاحظه‌ای بر منتقدان ایرانی خرده می‌گیرد که چرا آنان به علوم جدید غربی در کار نقدی خود بی‌توجه‌اند: «نه محمد علی فروغی با وجود اطلاعی که از سیر حکمت در اروپا داشت راجع به فردوسی و خیام از آن معلومات استفاده کرد نه رشید یاسمی با وجود توجهی که به تاریخ و فلسفه داشت، سلمان ساوجی و ابن یمین را با میزان‌های علمی سنجید. چنانکه قاسم غنی هم - که غیر از طب و ادب با روانشناسی نیز آشنایی داشت - در آنچه راجع به حافظ و عصر او نوشت هیچ نشانی از این گونه معلومات خویش برای استفاده در نقد ظاهر نکرد.» (همان: ۲۵۶) در حقیقت بین این دو عبارت تعارضی وجود ندارد. مسلماً نظر ایشان استفاده از دستاوردهای غربی برای نقد و تحلیل متون شرقی است. با این تفاوت که وی کسانی را که با ابزار غربی دست رد بر سینه گذشته شرقی می‌زنند را مبتلا به بحران غرب‌زدگی می‌داند. و در واقع ایشان در کشاکش بین این دو عقیده (افراط و تفریط)، حد وسط را رعایت کرده و از دایره اعتدال خارج نشده است.

۲-۵. نه شرقی، نه غربی، انسانی

زرین کوب، همواره بر تعامل تمدن‌ها و فرهنگ‌های مختلف و بر زبان مشترک بشری در جریان حوادث عالم تاکید داشت. به کسانی که حتی در این زمینه نیز همواره می‌کوشند شرق و غرب را در مقابل یکدیگر قرار دهند، نقد وارد کرد و شرق و غرب را دو ذات مستقل تغییر ناپذیر می‌دانست، و می‌گوید: «قرآن هم به مفهوم شرقی و غربی خالص محدود نمی‌ماند. لا شرقیاً و لا غربیاً و از مشرق‌ها و مغرب‌ها سخن می‌گوید. رب المشارق و المغرب، و تازه اگر شرق و غربی هم به همین معنای عامیانه که در مسأله بر خورد با غرب مطرح شده است، وجود داشته باشد، بین آنها آن اندازه جدایی که در اولین نظر جلوه می‌کند، وجود ندارد و کدام مورخ غربی است که تصدیق نکند، آنچه شرق و غرب در آن شرکت و وحدت دارند همیشه بیشتر از آن چیزی است که با هم اختلاف دارند.» (زرین کوب، ۱۳۵۳: ۸-۲۷)

زرین کوب معتقد است: اشکال در غرب‌گرایی یا غربی‌گری نیست؛ چرا که این خود یک ضرورت تاریخی است که با اقتصاد سرمایه‌داری در فرهنگ هر قوم وارد می‌شود و از آن نمی‌توان برکنار ماند. اشکال در غرب زدگی است که عبارت باشد در أخذ و تقلید آن گونه آداب و ظواهر غربی که نه دنباله ضروری فرهنگ نوگرایی بورژوازی بلکه در واقع مولود اتفاقی پاره‌ای تفنن‌های غیر منطقی بعضی از قشرهای اجتماعی غرب است و گرفتن آنها به شخصیت و هویت ملی ما لطمه می‌زند. از دیدگاه زرین کوب در ادامه انتقاد از برخی افراطیون در زمینه تعامل با فرهنگ ملت‌های دیگر می‌توان چنین برداشت کرد که وی معتقد است، دل خوش کردن به سنت گذشته ادبی و فرهنگی، امروز در بین جامعه چندان مورد پسند نیست و جوان امروزی دیگر نمی‌تواند به اندیشه‌های اندیشمندان گذشته بسنده کند، بلکه دنبال نوجویی و نوآوری است و از اینکه تفکر هموعان خود در گوشه و کنار این کره خاکی را در معرض آزمایش و تجربه قرار دهد، پروایی ندارد. البته در مقابل نیز متهم کردن برخی را به بهانه کهنه پرست بودن آنها به علت علاقه‌ای که به سنت ادبی خود دارند را نیز مردود می‌شمارد و با همان ذوق متعادل نقدی خویش می‌گوید: «بعضی‌ها ستایش از میراث گذشته را به این عنوان که آمیخته با افکار قرون وسطایی و دفاع از عربی است شاید دفاع از کهنه پرستی بخوانند و از فرهنگ کهن. این پندار به هیچ وجه درست نیست و اگر در گذشته،

فرهنگ ما امثال ابن سینا، رازی، بیرونی و شیخ اشراق را پرورش داده است، ستایش آثار آنها هرگز بدین معنی نیست که امروز هم باید به همین فرهنگ قناعت کرد و از دانش‌های بایسته مربوط به تمدن نو و حتی جهان‌بینی و فلسفه تازه ناشی از مقتضیات فرهنگ نو برکنار ماند. چنان که امروز ارج نهادن به شعر حافظ و خیام و فردوسی و سعدی هم هرگز معنیش این نیست که باید همواره در تنگنای سنت‌های گذشته همچنان باقی ماند و قافیه و معانی و بدیع را نوعی حریم تجاوز ناپذیر شمرد. اگر ادبیات در هر زمان و در هر زبان انعکاس حیات و اندیشه واقعی قوم یا جامعه‌ایی است که موجود آن است که زندگی امروز ما دیگر به هیچ وجه نمی‌تواند خود را در چارچوب سنت‌های گذشته محبوس کند و شاعر و نویسنده‌ای که امروز دیگر قبای فردوسی و شبکلاه خیام را نمی‌تواند، تحمل کند، عجب هم نیست که احساس و بیانش هم به کلی با آنچه مربوط به سنت‌های کهن است متفاوت باشد؛ اما آیا این نوگرایی می‌تواند هم اصیل بماند و هم در عین حال تا جایی برود که بین یک شاعر ایرانی امروز و یک شاعر اهل مجارستان یا برزیل جز در زبان هیچ تفاوت نباشد؟ اینجاست که غرب زدگی در قلمرو شعر و ادب هم وارد می‌شود و تسلیم گشتن به جاذبه آن در حکم نفی اصالت فرهنگ قومی خواهد بود.» (همان: ۵-۳۴)

به عقیده زرین کوب، ویژگی‌های فکری ایرانی که طی تاریخ از صافی زمان گذشته است و از گذشته‌های دور تا به زمان ما رسیده است، صورت‌های گوناگون دارد که نشان می‌دهد، آنچه این گونه اندیشه‌ها را در طی قرن‌های دراز نگه می‌دارد و پرورش می‌دهد، چگونه ادبیاتی است؟ نه شرقی، نه غربی، انسانی.

شکی نیست که فرهنگ ایرانی صرف نظر از آنچه به کلی قومی، محلی، ملی و یا حتی مربوط به طبقات معین و زمان معین در آن است به وسیله ادبیات بزمی و حماسی خویش به وسیله ادبیات عاشقانه و دینی خویش، و مخصوصاً به وسیله ادبیات عرفانی خویش به بُعد جهانی می‌رسد و در آن جنبه‌های خویش تنها انسانی است - نه شرقی و نه غربی. در این صورت فرهنگ ایرانی که در سیر دراز آهنگ گونه‌گون خویش از بسیاری جهات به بُعد انسانی می‌رسد، از برخورد با غرب که در واقع مرحله‌ای از مسیر حیات امروزی اوست چه وحشتی باید داشته باشد که دائم به این مسأله همچون مسأله حضور یک مانع و مزاحم ناراحت کننده بیندیشد؟» (همان: ۳۸)

از نظر زرّین کوب حتی فکر کردن در مورد تأثیر منفی تبادل و تعامل با فرهنگ‌های دیگر نیز اشتباه و نوعی اتلاف وقت است. «آنچه از این بحث نتیجه می‌شود این است که برخورد با غرب، برخورد با تمدن بورژوا، برخورد با مدرنیسم یا هر نام دیگر که بر آن بتوان گذاشت، برای فرهنگ ایران به هیچ وجه مسأله‌ای نیست، حتی تأمل در این مسائل برای یک فرهنگ آفریننده اتلاف وقت و موجب بازماندن از نقش آفرینندگی اوست.» (همان: ۳۹)

احسان عباس نیز به مانند زرین کوب بین اطلاع از میراث علمی عربی - اسلامی و دانش و فرهنگ غربی تعادل و تعامل برقرار کرده است. وی «ضمن گرایش به فرهنگ غرب، هرگز میراث فرهنگی امت خود را قربانی فرهنگ غربی ننمود؛ بلکه بر عکس، در تأثیر پذیری از غرب، بسیار حساب شده عمل کرد و چیزهایی از آنجا به عاریت گرفت که متناسب فرهنگ و زمانه‌اش بود.» (ماجده، ۱۹۹۳: ۹۲) بی‌شک همین توجه به فرهنگ سنتی، علی‌رغم تأثیر پذیری فراوان از فرهنگ و ادب غربی از عوامل جاودانگی وی در بین امت خود می‌باشد. احسان عباس با وجود تأثیر بسزایی که از تمدن غربی پذیرفته است هرگز دچار تقلید محض نگشته و در مقابل موضعی کاملاً بی‌طرف را در پیش نگرفت و این بدلیل آن است که دانش وی از منابع گوناگونی سرچشمه می‌گیرد و همین امر سبب شده است تا از دیدگاه جدیدی برخوردار گردد که همواره در پی گشودن افق‌های جدیدی در برابر خواننده است. «وی در عین حال به نکوهش آن دسته از منتقدان عرب می‌پردازد که نسبت به آراء نقدی دیگران بی‌اطلاع‌اند و یا به صرف آگاهی اندکی بسنده می‌کنند.» (عباس، ۱۹۹۶: ۲۵۳) احسان با نقد شعر بیاتی بسیاری از شیوه‌های نوین نقدی غرب را وارد نقد جدید عربی کرده است. وی با دقت خاصی شعر بیاتی را چه از نظر لغوی، چه مضمونی مورد بررسی قرار داد در حالی که بر شکل و ساختار و کارکرد آن توجه ویژه داشت. اضافه بر اینها وی متن شعر را با متن‌های جدید جهانی تطبیق داد که همه اینها نشان از آشنایی و شناخت کامل وی بر نظریه‌های روز نقد ادبی دارد. (عبدالحلیم عباس، ۲۰۰۲: ۵۲) «احسان عباس در تحلیل شعر بیاتی بسیار متأثر از شیوه نقدی الیوت بود؛ شیوه‌ای که بر اساس بررسی تطبیقی و تحلیل صورت می‌گرفت.» (همان: ۵۱)

احسان عباس چنان استادانه به تعامل و گاه تقابل با اصول نقد غربی برخاست که جدا کردن موضع ایشان در این رابطه کار آسانی نیست. چرا که وی در تعامل با آثار و شیوه کار سایرین، از

زوایای گوناگونی وارد شده که ممکن است در ظاهر متناقض به نظر آید از این‌رو برای بررسی این مورد باید به طور فراگیر به زوایای کار ایشان نگریسته شود. کتاب فن شعر او نمونه‌ای از روش تعامل و گاه تقابل با اصول نقدی غربی است. در مجموع می‌توان چنین نتیجه گرفت؛ احسان عباس هم به مانند زرّین کوب با درک مفاهیم نقد غربی و نزدیک کردن آن با ذهن خواننده عربی خود، به رویکردی نوین و جاویدان در نقد معاصر دست یافت. او در برابر آراء و اصول نقدی جدید غرب منفعل نشد و همواره آنها را مورد آزمون قرار داد و آنها را با اندیشه خود سنجیده و رویکردی جدید فرا روی ناقد عرب قرار داده است. احسان عباس از محدود کسانی بود که به شکل عمیق و فراگیر، میراث عربی - اسلامی را فرا گرفت. همچنین کمتر کسی چون وی توانست به میراث جهانی توجه نماید و آن را بیاموزد. و «چه بسا این خصوصیت سبب شد مبانی نقد غرب را در ارزیابی متن عربی به کار بندد، بی‌آنکه آن را بر متن تحمیل کند. وی به نقش زمان و مکان در پیدایش متن و نقد و تلقی آن ایمان داشت و در ارزیابی اثر ادبی، بدون توجه به موقعیت جغرافیایی و تاریخ و نظریه، روش‌های برگرفته از تمدنی دیگر و یا ایده‌های وارداتی را به کار نگرفت.» (السعافین، ۲۰۰۳: ۲۹) و در حوزه فرهنگ، ویژه احسان عباس به فکر و ادب معاصر می‌توان گفت: شناخت او از میراث گذشته عربی و غربی زیر بنای اصیل و محکمی بود که او را در پیشرفت اندیشه نقدی‌اش یاری کرد و معرفتش را به مذاهب ادبی و علوم انسانی جدید غربی و عربی افزون کرد و باعث شد که کار مطالعه و تألیف و ترجمه هر آنچه که به پیشرفت شناختش کمک می‌کند را آغاز کند و آنها را در خدمت فعالیت‌های ادبی و نقدی خویش قرار دهد. احسان عباس خود بارها اشاره داشته است که باید یک ناقد «اطلاعات وسیعی از همه فرهنگ‌ها داشته باشد.» (عباس، ۱۹۸۱: ۱۹) «احسان عباس برای تکمیل و افزایش داشته‌های علمی و معرفتی‌اش رشته‌های مختلف، اعم از روانشناسی، جامعه‌شناسی و اسطوره‌شناسی تاریخ و تمدن و ادبیات «قصه، روایت و نقد» پرداخت و از آنها کارهای مختلفی که در پیشرفت اندیشه نقدی‌اش موثر بود، ترجمه کرد که مهم‌ترین آنها کتاب تی اس الیوت^۱ شاعر و ناقد و مقاله‌ای در ماهیت شعر از ماتیسسن^۲ بود.» (عبدالحمیم عباس، ۲۰۰۲: ۱۹) اما ترجمه کتاب نقد ادبی و مدارس جدید استانی هایمن با همکاری محمد یوسف نجم در پیشبرد

^۱ -Thomas Stearns Eliot

^۲ -Peter Matthiessen

شناخت معرفتی‌اش از نقد جدید بسیار مؤثر بود. این در حالی است که خود هایمن، تنها به ارائه نظریه‌های جدید اکتفا نکرد، بلکه بسیار بر ایجاد ارتباط بین تاریخ نظریه نقدی از زمان یونان قدیم تا به امروز تأکید و اصرار داشت. طبیعی است که احسان هم به این کتاب‌ها اکتفا نکرد، بلکه کتاب‌های فراوانی از مذاهب و نظریه‌های گوناگون در مورد بلاغت جدید و شعر و متن‌شناسی را مطالعه و از منابع و مصادر و ترجمه این‌گونه کتاب‌هایی که ناقدان قبل از او زحمت ترجمه و تحقیق و بررسی آنها را بر عهده گرفته بودند اطلاع حاصل کرد و ضمن اعتراف به وجود مؤثر این نسل پویا معتقد است: «با وجود تمام اقدامات صورت گرفته، هنوز به مرحله نهضت نقد ادبی نرسیده‌ایم. آثار و کتاب‌هایی که پیرامون مباحثی چون ساختارگرایی، پساساختارگرایی، ساختارشکنی، مدرنیسم و پست‌مدرنیسم باشد، کجا هستند؟ آیا نام‌های درخشانی چون بارت، ژاک دریدا، لاکان^۱، ادوارد سعید و ایهاب حسین، در بین ما هستند؟ در کجای نقد ما اثری از باختین و تودوروف دیده می‌شود؟ نقد ادبی عرصه وسیعی است که به سرعت دچار تغییر و تحول می‌شود و ما اطلاعی از تحولات دوران خود و نسل‌های بعد خود نداریم. هر چند که ما از مکاتب جدیدتر و نام‌ها و دستاوردهایش بی‌اطلاع نیستیم؛ اما چون دیر با آن‌ها آشنا شده‌ایم، نتوانسته‌ایم آن را عملی کنیم. علاوه بر آن، رمان زمینه مناسب‌تری برای شناخت این مکاتب است که ما هیچ‌گونه تلاشی در جهت نقد آن انجام نداده‌ایم..... به استثنای مکتب‌هایی چون «ساختارشکنی، مدرنیسم، پست مدرنیسم و...» که اینها فقط صرف عناوینی برگرفته از نقد غربی هستند که در واقعیت عربی ما نشانه عملی از آنان وجود ندارد. مگر در آثار کسانی که بسیار تمایل دارند تا در این مکاتب مثل و مقلد ناقدان غربی باشند و خودشان را مثل آنها نشان دهند!» (عباس، ۱۹۹۶: ۲۳)

با توجه به مقارنه‌ای که طی این پژوهش صورت گرفت می‌توان گفت: وجود این منتقدان و آثار ادبی ارزشمندی که در زمینه نقد ادبی آفریدند، نقطه عطف بسیار مهمی در جریان نقد ادبی معاصر ایرانیان و عرب‌ها بود. این منتقدان در حل دو مشکل بزرگ و اساسی نقد ادبی نقش مهمی را ایفا نموده‌اند، الف: پراکندگی و تشتت در تحقیقات ادبی، به ویژه نقد ادبی که علت اصلی آن نبود، تحقیقات کامل و دایره‌المعارفی در زمینه نقد در هر دو زبان عربی و فارسی است. ب: آنچه می‌توان

^۱ - Roland Barthes, Jacques Derrida, Jacques Lacan.

از آن به عنوان آشفتگی و چالش اصطلاحات در نقد ادبی فارسی و عربی یاد کرد، و علت اصلی تأثیر نقد غربی و تمایل ناقدین اسلامی به ترجمه لفظ به لفظ اصطلاحات نقد غربی و کورکورانه پیاده کردن آن بر نقد خودی است. که بسیاری از این ترجمه‌ها از مقایسه و بررسی علمی به دور است و با نقد و ادبیات خودی همخوانی ندارد، ولی بازگشت به آثار این دو ناقد برجسته یکی از راه‌های برون رفت ما از پراکندگی، آشفتگی و سردرگمی است. اما در مجموع می‌توان گفت وسعت اطلاعات و آگاهی احسان عباس بر شیوه‌های نقد ادبی نوین غربی به نسبت زرین کوب بیشتر است و آن هم شاید به این علت باشد که احسان عباس دوره دوم زندگی علمی خود را در خدمت نقد ادبی معاصر قرار داد، در حالی که زرین کوب علاوه بر نقد ادبی در رشته‌های دیگر به مانند فلسفه و عرفان و تاریخ و... نیز مشغول بوده است. و همچنین اینکه محیط دانشگاه‌های عربی و ایرانی در شکل‌گیری این رویکردها بی‌تأثیر نبوده است. اما هر دوی آنها به لزوم تعامل سازنده با ادبیات و فرهنگ غرب تأکید داشتند و مواجهه فرهنگ ایرانی و عربی با غرب را به منزله تجربه نخست همکاری و تعامل این فرهنگ‌ها نمی‌دانستند و بر سابقه تاریخی این ارتباط متقابل تأکید داشتند.

۳. نتیجه

۱. نقد ادبی کنونی عربی و فارسی بر پایه سه رکن اصلی: نقد ادبی عربی و ایرانی کهن، نقد غربی جدید، و با تسامحی بیشتر نقد یونانی، شکل گرفته است.
۲. احسان عباس و زرین کوب با تحقیقات و تأمل خود بر آثار نقدی ادبیات غرب و شرق از جمله کتاب فن شعر ارسطو که مبنای بسیاری از نظریه‌های ادبی در طی تاریخ بوده است، دریافتند که اصول این کتاب علی-رغم اهمیت‌اش چندان بر نقد عربی و فارسی تأثیر نگذاشته است. این عدم تأثیرگذاری به خاطر تباین فرهنگ‌های مختلف می‌باشد.
۳. احسان عباس و زرین کوب معتقدند: شعر عربی و فارسی در طول تاریخ، صبغه کلاسیکی داشته است؛ چرا که هرگز نتوانسته خود را از قید تشبیهات و استعارات برهاند.
۴. به نظر می‌رسد، زرین کوب بیشتر به تعامل فرهنگی با غرب معتقد است تا تقلید از آن، و این در حالی است که احسان عباس با توجه به مطالعات بیشتر در مورد فرهنگ و ادبیات غرب، نقد و فرهنگ غربی را غالب می‌داند و بسیار تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد.

۵. هر چند که نقد ادبی در ایران، پیشینهٔ چندانی ندارد؛ ولی تحقیقات و بررسی‌های زرّین کوب نشان می‌دهد، ادب جهانی در طول تاریخ به فرهنگ و ادبیات فارسی مدیون است.

۴. پی‌نوشت‌ها

- (۱) عبدالحسین زرّین کوب در اواخر اسفند ۱۳۰۱ هجری شمسی در بروجرد چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در بروجرد به پایان رسانید. پس از پایان تحصیلات متوسطه به دبیری در دبیرستان‌های بروجرد پرداخت. در سال ۱۳۲۷ لیسانس خود را از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران دریافت کرد. سپس وارد دوره دکتری ادبیات شد و سرانجام در سال ۱۳۳۴ موفق به اخذ درجه دکتری از دانشگاه تهران گردید. «زرّین کوب از سال ۱۳۴۱ به بعد در فواصل تدریس در دانشگاه تهران در دانشگاه‌های هند، پاکستان، آکسفورد، سورین، پرینستون و... به تدریس پرداخت.» (محمدخانی، ۱۳۸۴: ۱) در ضمن این فعالیت‌ها، به علم ملل و نحل و مباحث مربوطه به کلام، نقد ادبی و تاریخ علاقه یافت و آثار ارزشمندی در این زمینه تألیف کرد. زرّین کوب در سال‌های اخیر بیشتر اوقات خود را به مطالعه و تحقیق و تدریس مباحثی در عرفان، ادیان و تاریخ گذرانده است. زرّین کوب توانسته است بین تاریخ ادبیات و نقد ادبی ارتباط نزدیکی ایجاد کند و نقد ادبی بیمارگونه ادبیات فارسی را تا حدودی جان دوباره ببخشد. ده‌ها کتاب و صدها مقاله حاصل تحقیقات ارزشمند او در طی پنجاه سال پایانی عمر گرانبهای وی می‌باشد. اما آنچه شهرت وی را به عنوان یک ناقد بر سر زبان‌ها انداخت، کتاب نقد ادبی وی می‌باشد که تا به امروز هم، در نوع خود کم نظیر می‌نماید. علاوه بر این کتاب ارزشمند، ایشان در زمینه نقد ادبی کتاب *با کاروان حله* و کتاب‌هایی از این قبیل، مثل: فصل‌هایی از کتاب *نه شرقی، نه غربی - انسانی* را تألیف کرد. زرّین کوب هم از اهمیت تأثیر و تأثر بین ادبیات در قالب ادبیات تطبیقی غافل نشد و نقش آن را در کنار تأثیر مکتب‌های فلسفی در نقد و ادبیات امروز بسیار مهم و حیاتی ارزیابی کرده است. «یک ویژگی دیگر در نقد امروز گرایش آنست به شیوه‌های تطبیقی. در واقع غلبه روح تطبیقی بر نقد عصر ما ناشی از توسعه روابط ادبی و رواج فوق‌العاده ترجمه و نشر جراید و وسایل تبلیغی است. ویژگی دیگر تأثیر خود آگاه مکتب‌های فلسفی و اجتماعی است که نفوذ آنها خیلی بیش از قرن‌های گذشته در ادب محسوس و مشهود است وقتی شعر و ادب تحت تأثیر اینگونه جریان‌ها باشد» (زرّین کوب، ۱۳۷۸: ۵۶۵)
- (۲) احسان عباس در سال ۱۸۲۰ در روستای عین غزال فلسطین به دنیا آمد، تحصیلات اولیه را در شهر صفد به پایان رساند و دوره دبیرستان را در «کلیة العربیة» قدس فرا گرفت. و بعد از مدت شش سال تدریس در مدرسه‌های فلسطین برای ادامه تحصیل به مصر رفت و پس از طی مدارج تحصیلی لیسانس و فوق لیسانس، در سال ۱۹۶۱ با دفاع از پایان نامه خود، «النقد الأدبی إلى القرن الخامس الهجری» به راهنمایی استاد **احمد امین** به اخذ درجه دکتری نایل آمد. پس از واقعه ۱۹۴۸ و مهاجرت خانواده‌اش به کشورهای مختلف عربی، دیگر به فلسطین برنگشت. از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۸ استاد دانشگاه آمریکایی بیروت شد. در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲ ریاست بخش زبان عربی و مرکز تحقیقات خاورمیانه آن دانشگاه را عهده‌دار و مدت دو سال هم میهمان دانشگاه پرینستون آمریکا بود. وی از سال ۱۹۸۶ تا پایان عمرش با دانشگاه اردن همکاری داشت و سرانجام پس از هشتاد و سه سال عمر ارزنده و گرانبها، و پس از تألیف بیش از دویست کتاب و مقاله، در ۲۹ ژوئن ۲۰۰۳ درگذشت. آن طور که از آثار احسان عباس پیداست، وی از میان گرایش‌های مختلفی که داشت بیشتر به نقد ادبی روی آورده است که در این زمینه نیز پایه رویکرد خود را بر اساس ادبیات تطبیقی بنا نهاده است. شکی نیست که ویژگی‌های یک ناقد تطبیقی در بهترین شکل آن اگر قرار باشد در یک شخص جلوه کند آن شخص

احسان عباس است و بدون شک کسی که بر میزان و عمق شناخت و علاقه احسان در زمانی که در دانشکده عربی قدس و سپس در قاهره حضور داشت آگاهی داشته باشد؛ در خواهد یافت که وی به چه میزان به ارتباط بین میراث عربی و غربی آگاهی داشته و برای انجام این کار تلاش نموده است و زمینه‌های تأثیر و تأثر آن را کشف کرده است که «البته در این راه آنچه احسان را یاری می‌کرد اضافه بر اطلاع وسیع او بر میراث غربی و تمدن آن و پژوهش‌هایی در میراث غربی و تمدن آن و تاریخ فکری آنها - پژوهش‌های تحقیقاتی وی در بعدی وسیع در شناخت دقیق میراث ادبی ماست.» (همان) «مفهوم درس مقارنه نزد احسان عباس به نسبت دیگران از شمولیت و گسترش بیشتری برخوردار است.» (عبدالحمید عباس، ۲۰۰۲: ۱۲۱) از مهم‌ترین آثار وی در این زمینه می‌توان کتاب *اتجاهات الشعر العربی المعاصر، فن الشعر، عبدالوهاب البیاتی و الشعر العراقی الحدیث* را به عنوان نمونه نام برد.

- (۳) مدرسه جولیارد (School Juilliard) از مشهورترین مدارس عالی موسیقی، رقص، و تئاتر در آمریکا برای سطوح کودکان، نوجوانان، پیش‌دانشگاهی و کالج است.
- (۴) اوریجن (به یونانی: *οριγένης* (یا اوریجن آدامانتیوس) پیرامون ۱۱۱-۱۱۱ میلادی) از دانشوران و الهیات‌شناسان آغازین مسیحی و جزو پدران بزرگ اولیه کلیسای مسیحی بود.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. ارسطو (۱۳۳۷)؛ *فن شعر*، ترجمه زرین کوب، عبدالحسین، تهران: بنگاه ترجمه و نشر.
۲. دهباشی، علی (۱۳۷۸)؛ *کارنامه زرین* (در سوگ دکتر عبدالحسین زرین کوب)، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۳. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۴۷)؛ *شعری دروغ، شعری نقاب*، چاپ اول، تهران: جاویدان.
۴. _____ (۱۳۵۳)؛ *نه شرقی، نه غربی، انسانی*، چاپ اول، تهران: چاپخانه سپهر.
۵. _____ (۱۳۷۴)؛ *آشنایی با نقد ادبی*، چاپ سوم، تهران: سخن.
۶. _____ (۱۳۷۸)؛ *نقد ادبی*، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
۷. _____ (۱۳۹۲)؛ *کارنامه اسلام*، چاپ هیجدهم، تهران: امیرکبیر.
۸. السعافین، ابراهیم (۲۰۰۲)؛ *احسان عباس ناقد بلا صفا*، عمان: دارالشروق.
۹. عباس، احسان (۱۹۸۱)؛ «*توجیه النقد الأدبی للفکر العربی و خدمته لقضايا المجتمع*»، ضمن «من الذی سرق النار».
۱۰. _____ (۱۹۵۷)؛ *فن الشعر*، الطبعة السادسة، عمان: دارالشروق.
۱۱. _____ (۱۹۷۷)؛ *ملامح یونانية فی الأدب العربی*، بیروت: المؤسسة العربية.

١٢. _____ (١٩٨٠)؛ **من الذي سرق النار**، خطرات في النقد و الأدب، بيروت: المؤسسة العربية للدراسات والنشر.

١٣. _____ (١٩٨٣)؛ **تاريخ النقد الأدبي عند العرب**، الطبعة الرابعة، بيروت: دارالثقافة.

١٤. _____ (١٩٩٦)؛ **غربة الراعي**، سيره الذاتيه، عمان: دارالشروق.

١٦. عباس، بكر (١٩٨١)؛ **احسان عباس و بحث عن البطل**، بيروت: الجامعة الأميركية.

١٧. عباس، عبدالحليم عباس (٢٠٠٢)؛ **احسان عباس بين التراث و النقد الأدبي**، عمان: وزارة الثقافة.

١٨. محمّدخاني، علي اصغر (١٣٨٤)؛ **درخت معرفت (جشن نامه استاد دكتور عبدالحسين زرّين كوب)**، تهران: سخن.

١٩. مطهرى، مرتضى (١٣٥٩)؛ **خدمات متقابل اسلام و ايران**، قم: صدرا.

ب. مجلّه ها

٢٠. حاج سيد جوادى، حسن (١٣٤٩)؛ «تأثير زبان و ادبيات فارسى بر روى ادبيات ساير ملل»، **هنر و مردم**، ش ٩٨، صص ٩-٢.

٢١. حامدى، گلنار (١٣٧٩)؛ «توارد در ادبيات شرق و غرب»، **پژوهش ادبيات معاصر جهان**، بهار و تابستان، ش ٨، صص ١٠٧-١٠٤.

٢٢. حمود، ماجده (١٩٩٣)؛ «النقد الأدبي لدى احسان عباس»، عمان: **مجله الافكار**، صص ٩٥-٨١.

٢٣. الخطيب، حسام (١٩٧٩)؛ «الأدب المقارن بين التزمّت المنهجي و الإيضاح الإنساني»، بيروت: **مجلة المعرفة**، صص ٧١-٥٧.

٢٤. دادبه، اصغر (١٣٨٥)؛ «حكايت غرب شناسى»، **اطلاعات سياسى-اقتصادى**، شماره ١٠٠-٩٩، صص ٥١-٤٥.

٢٥. دراج، فيصل (١٨٨١)؛ مريد؛ «احسان عباس: أنا ذلك الراعي»، فلسطين، **مجلة الكرميل**.

النظرة النقدية لإحسان عباس وعبدالحسين زرّين كوب في التفاعل مع الثقافة والأدب الغربي^١

أبو الحسن أمين مقدسى^٢

استاذ مشارك في قسم اللغة العربية و آدابها، بجامعة طهران، ايران

داود شيرواني^٣

طالب الدكتوراه في فرع اللغة العربية و آدابها، بجامعة الشهيد بهشتى، ايران

الملخص

احسان عباس و عبدالحسين زرّين كوب من الباحثين الممتازين الذين قد تألّقا في مجال التفاعل مع الأدب و الثقافة الغربية، كما في مجال النقد الأدبي المعاصر للعربية و الفارسية؛ و قد تطرّقا إلى التحقيق و البحث في هذا المجال، بإستخدام منهج التجربة و الخطأ، و قد درّسا جميع التأثيرات التي قد وقعت خلال فترات من التاريخ، من اليونان القديم حتى اليوم بين أدبي الشرق و الغرب. و قد حصلنا على هذه النتيجة بأن هذا التفاعل الثقافي كان دائماً بين هذين الأديين ولا يزال كذلك؛ ولكن هذا التفاعل لا يعني أن تنفيذ مبادئ إحدى هذه الثقافات، من الممكن تطبيقها على أدب و ثقافة أمة أخرى دائماً. إنهما اختارا موقفاً واعياً حاسماً إزاء النظريات النقدية الغربية التي قد دخلت في النقد العربي و الفارسي منذ ألامان السابقه حتى اليوم، و مع استعراض هذه النظريات و قبولها، لم يبقا مستسلماً و مقلداً لها دون الوعي ابداً.

بناءً على هذا، حاولنا في هذه الدراسة، -معتادين على المنهج الوصفي - التحليلي-، أن نشير إلى التفاعل الثنائي و المعتاد بين الأدب و الثقافة الشرقية و الغربية؛ وأيضاً نقارن بين آراء و تعليقات هذين الناقدين المعاصرين كـمحققي الادب المقارن، في مجال الكيفية و المستوى لهذه التفاعلات، في الماضي و الحاضر، و مستوى اتجاههما بنسبة تراثهما و أيضاً بنسبة الأدب و الثقافة الغربية المعاصرة.

الكلمات الدلّيلية: إحسان عباس، زرّين كوب، النقد الأدبي، الأدب اليونانية، الشرق و الغرب.

تاريخ القبول: ١٣٩٤/٣/٢٧

١- تاريخ الوصول: ١٣٩٣/١٢/٢٠

٢- العنوان الإلكتروني للكاتب المسؤول: abamin@ut.ac.ir

٣- العنوان الإلكتروني: davoudshirvani@yahoo.com